هوالعلیم

خصوصیت دعوت به توحید

عید فطر ١٤٣٢هجری قمری

بیانات:

آیة اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

أعوذ باللَه مِن الشّیطان الرّجیم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

 الحَمدُ للَّهِ الواصِلِ الحَمدَ بالنِّعَمِ و النِّعَمَ بالشُّکرِ. نَحمَدُه علَی آلائهِ کَما نَحمَدُه علَی بَلائهِ. و نَستَعینُه علَی هذه النُّفوسِ البِطاءِ عَمّا أُمِرَت بِه، السِّراعِ إلی ما نُهیَت عَنهُ؛ و نُؤمِنُ بِه إیمانَ مَن عایَنَ الغُیوبَ و وَقَفَ علَی المَوعودِ، إیمانًا نَفَی إخلاصُه الشِّرکَ و یَقینُه الشّکَّ. و نَشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللَهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ و أنّ محمّدًا [صلّی اللَه عَلَیهِ و آله و سَلَّمَ] عَبدُه و رَسولُه (أرسَلَهُ بِالهُدی و دینِ الحَقِ لیُظهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ و لو کَرِهَ المُشرِکونَ)[[1]](#footnote-1).

 أوصیکُم عِبادَ اللَهِ بتَقوَی اللَهِ الّتی هی الزّادُ و بِها المَعادُ [المعاذ]! دَعا إلَیها خَیرُ داعٍ و وَعاها خَیرُ واعٍ، فَأسمَعَ داعیها و فازَ واعیها.[[2]](#footnote-2)

أعوذُ باللَه مِن الشّیطان الرّجیم

 ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \* إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَهِ وَٱلۡفَتۡحُ \* وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَهِ أَفۡوَاجٗا \* فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا﴾.[[3]](#footnote-3)

 اللَهمّ صلِّ و سلّم علیٰ خاتمِ رُسلِک و سیّدِ بشرک، أفضلِ السفراءِ المقرّبین و خاتمِ الأنبیاءِ و المرسلین، الّذی روحُه نسخةُ الأحدیّةِ فی اللّاهوت و جسدُه صورةُ معانی المُلکِ و الملکوت، طاووسُ الکبریاءِ و حمامُ الجبروت،[[4]](#footnote-4) العبدُ المؤیّدُ و الرسولُ المسدّدُ المصطفی الأمجدُ أبوالقاسم محمّد.

 و صلِّ و سلّم علیٰ أخیه و وصیِّه و صهرِه و ابنِ عمِّه و خلیفتِه مِن بعدِه، یعسوبِ الدّین و إمامِ المتّقین، أمیرِالمؤمنین علیِّ بن أبی‌طالب علیه السّلام، و علیٰ ابنتِه الطّاهرةِ، الحوراءِ الإنسیّة، البتولِ العذراء و الشفیعةِ فی یومِ الجزاء فاطمةَ الزهراء، و علیٰ سبطَی الرّحمة و سیّدَی شبابِ أهلِ الجنّة، الحسنِ و الحسین، و صلِّ علی أئمّةِ المسلمین: علیِّ بن الحسین، و محمّدِ بن علی، وجعفرِ بن محمّد، و موسی بن جعفر، و علیِّ بن موسی، و محمّدِ بن علیّ، و علیِّ بن محمّد، و الحسنِ بن علیّ، و الحجّةِ القائمِ المنتظرِ المهدیّ صلواتُک و سلامُک علیهم أجمعین. اللَهمّ عجِّل فی فَرَجِهم وَ اجْعَلْنا مِن شیعتِهم و موالیهم وَ الذّابّین عنهم، و وَفِّقْنا لِزیارتِهم فِی الدّنیا و شفاعتِهم فِی الْآخِرة.

## امر خدا به پیغمبر در نحوۀ دعوت به او

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

 قال اللَه فی کتابه الکریم و مُبرم خطابه العظیم:

﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِي وَسُبۡحَٰنَ ٱللَهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾.[[5]](#footnote-5)

 جهت تعجیل در ظهور ولیّ ما و امام ما و حجّت ما، و رفع گرفتاری از عامۀ بشر، خصوصاً شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام صلواتی ختم کنید. اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد.

 در این آیۀ شریفه خداوند می‌فرماید: ای رسول خدا، به مردم بگو راه من همین است که دارید مشاهده می‌کنید و می‌بینید و به شما ابلاغ کردم؛ راه من همین است که با بیان خودم و با کردار خودم برای شما توضیح دادم. ﴿أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ﴾؛ من در این راه، شما را به خدا می‌خوانم؛ خود و هر کسی که از من تبعیّت و متابعت می‌کند و پایش را جای پای من می‌گذارد.

 ﴿أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ﴾؛ به خدا می‌خوانم، هم خود را و هم کسی که به‌دنبال من است. و این خواندن و دعوت، دعوت از روی تخیّل و توهّم و سلیقۀ شخصی نیست، دعوت از روی اهواءِ نفس اماره نیست، دعوت از روی تمایلات نفسانی و مزج و خلط آن با صبغۀ الهی نیست. این دعوت، دعوت خالصانه است، دعوت توحید گونه است؛ به همین جهت دعوت از روی بصیرت است، از روی اطّلاع است. دعوتی که شما را می‌کنم، براساس اطلاعاتی که از زید و عمر می‌شنوم نیست! دعوتی که شما را می‌کنم، براساس خواندن روزنامه و مجله و گوش دادن به رادیو و تلویزیون نیست! دعوتی که شما را می‌کنم، برداشته از شایعات و ظاهرنمایی‌ها و تظاهر گونه‌ها نیست! دعوتی که شما را می‌کنم، برداشته و پیدا شده و جمع شده از آراءِ مردم و به‌دست آوردن تفکرات مردم نیست! دعوت براساس تجمّع کثرت و غلبۀ آراءِ کثرات مردم نیست! دعوت به‌واسطۀ خوش آمدن بعضی و بد آمدن بعضی نیست! توجه می‌فرمایید چه می‌خواهم عرض کنم؟! دعوتی که شما را می‌کنم، براساس بصیرت خود من و براساس ادراک خود من است.

 رسول خدا می‌فرماید و خدا به پیغمبر دستور می‌دهد که به مردم این‌چنین بفرماید و دستور خدا را برای سعادت مردم، این‌چنین ابلاغ کند. نمی‌فرماید: هر وقت دیدی مردم به یک سمت گرایش پیدا کردند، تو هم سخنانت را به همان سمت متمایل کن؛ وقتی دیدی فضا و شایعات به یک سمت توجه می‌کند، در رفتار و کردار و گفتارت تغییر ایجاد کن؛ وقتی دیدی که مردم به یک جهت تمایل دارند، تو هم موج‌سوارانه به همان سمتِ تمایلات مردم حرکت کن! این دعوت دیگر نمی‌تواند دعوت إلی‌اللَه باشد؛ دعوت به سمت و سوی مسائل ظاهری و اهواءِ ظاهری و سلیقه‌های شخصی است. در این دعوت دیگر جایی برای سعادت نیست. یک روز مردم به یک سمت گرایش پیدا می‌کنند، فردا مردم برمی‌گردند و به سمت دیگر می‌روند. یک روز مردم یک شخص را انتخاب می‌کنند، فردا همین مردم به سمت و سوی دیگری تمایل پیدا می‌کنند. اینکه برای انسان سعادت نمی‌شود. امروز این در به این‌طرف بچرخد، فردا این در به آن‌سمت بچرخد. پس کدام‌یک از این دو طرف راه سعادت و راه فلاح است و کدام‌یک از این دو طرف موجب نجات است و در کدام طریق انسان از نفس خارج می‌شود و پله‌های ترقّی را طی می‌کند؟ اینکه هر روز به یک سمت گرایش پیدا کند، تا آخر عمر راه به جایی نمی‌برد، دردی از او دوا نمی‌کند و مسئله‌ای برای او حل نمی‌کند. مردم گرایش پیدا کردند خوشحال بشود، روگرداندند بدحال بشود!

 رسول خدا از جانب پروردگار این بلاغ را به مردم ابلاغ می‌کند: ﴿هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ﴾؛ هرکه می‌خواهد، بسم اللَه! و هرکه نمی‌خواهد، راه‌های دیگری وجود دارد! آیه بسیار آیۀ عجیبی است؛ مانند سایر آیات قرآن، خیلی آیۀ عجیبی است.

## قرآن از منظر اولیا

 همان‌طور که چند شب پیش، خدمت رفقا عرض می‌کردم، واقعاً این قرآن کتاب عجیبی است و ما قدر این قرآن را ندانسته‌ایم و نمی‌دانیم. من در زمانی که تجربۀ مصاحبت با اولیای الهی و بزرگان را داشتم، از این مسئله خیلی تعجب می‌کردم که چطور آنها این‌قدر به این قرآن توجه دارند! بارها می‌شد در حضور اساتید بزرگ، اولیای الهی که می‌نشستم، می‌دیدم اینها قرآن را باز می‌کنند و می‌خوانند و مدتی تأمل و تفکر می‌کنند و بیست دقیقه نیم ساعت صحبت نمی‌کردند و حرف نمی‌زدند. بعد، قرآن را می‌بستند و کنار می‌گذاشتند و شروع می‌کردند به گفتن بعضی از مطالب. و همین‌طور دائم با این قرآن حشر و نشر داشتند. صدای قرائت قرآن آنها هنوز در گوش من طنین‌انداز است. و برای خود، این سؤال را مطرح می‌کردم؛ چون نمی‌فهمیدم، جاهل بودم، به حقایق قرآن اطّلاع نداشتم و تصور می‌کردم که کتاب الهی و این آیات مبارکات که از جانب پروردگار آمده است، به‌جهت نورانیت و تبرّکی که دارد، موجب جلای نفس و جلای روح می‌شود؛ در همین مقدار! و به همین مقدار بسنده می‌کردم. آیاتی که می‌خواندیم، قصص و مطالبی که در قرآن بود، برای من در همان حدّ ظاهری خودش ظهور و بروز داشت؛ به رموز آیات قرآن اطّلاع نداشتم و به آن اسرار مطلع نبودم.

 یادم می‌آید که مرحوم آقا می‌فرمودند:

در زمانی که ما در نجف بودیم، یک روز در مجلسی که مملوّ از اعیانِ علما و افاضل نجف بود، صحبت از عدم اعتناء به قرآن و توغّل افراد در مسائل دیگر و در کتب دیگر و اشتغال آنها به مطالب دیگر بود.

من در آن مجلس به افراد گفتم که امروزه حوزه از اشتغال به این کتاب الهی بازمانده است و به قرآن فقط در مجالس فاتحه و عزا توجه می‌شود و قرآن در منازل افراد متروک مانده است و صدای قرائت قرآن از این منازل نمی‌آید!

 ما این‌همه نسبت به قرائت قرآن در روایات تأکید داریم، ائمّه علیهم السّلام خودشان قرآن را می‌خواندند و با صدای بلند می‌خواندند؛ به‌خصوص صبح‌ها. و بسیاری از روات نقل می‌کنند که وقتی خدمت امام علیه السّلام می‌رسیدیم، می‌دیدیم آنها مشغول تلاوت قرآن هستند.[[6]](#footnote-6) خب اینها از این قرآن چه می‌فهمیدند؟ ائمّه ما از این تلاوت چه ادراکی داشتند؟ واقعاً آنها هم به‌خاطر تبرّک و نورانیّتش می‌خواندند؟! یا به‌خاطر ثوابش در روز قیامت؟! یا اینکه معانی دیگری در اینجا بوده و مسائلی در اینجا بوده است؟!

 آنها در پاسخ می‌گفتند:

ما نیازی به قرآن نداریم؛ چون قرآن عبارت است از یک سری قصص و احوال امم سالفه و تاریخ که خُب ما نسبت به اینها اطّلاع پیدا کرده‌ایم. مگر آدم یک قضیّه را چند دفعه می‌خواند؟! مگر یک داستان تاریخی را چند دفعه می‌خواند؟! هر روز که نمی‌خواند؛ یک دفعه، دو دفعه، سه دفعه و تمام می‌شود! این برای این [مرتبه]. و یک مقداری از آیات قرآن، عبارت است از همان مسائل اخلاقی، خُب ما اینها را هم رعایت می‌کنیم؛ کمک به فقرا، رسیدگی به ایتام، صلۀ رحم، اکرام و تکریم پدر و مادر و امثال ذلک. خُب اینها را هم می‌دانیم دیگر! بعد از دانستن دیگر چیست؟! چیزی دیگر نیست. و یک مقداری هم مربوط به احکام است که آن هم احکام کلی است و به‌درد ما نمی‌خورد. آنچه به درد می‌خورد، آن نصوصی است که دلالت بر احکام جزئیه و تکالیف شخصیه و تکالیف جزئیه می‌کند. پرداختن به آیات‌الاحکام که جنبۀ کلی و عمومی دارد، دردی از ما دوا نمی‌کند. پس بنابراین نیازی به خواندن قرآن نیست!»

 این مطلبی که خدمتتان عرض می‌کنم، وجود دارد؛ خیال نکنید از پیش خود می‌گویم!

 واقعاً عجیب است، شخصیتی مثل مرحوم قاضی ـ رضوان اللَه علیه ـ که در مطالب و مسائل علمی و تبحّر در آن به‌حدّی بود که وقتی وارد مجلسی می‌شد که متروس[[7]](#footnote-7) از مراجع درجۀ یک نجف و فضلاءِ درجه یک نجف بودند، همه در مقابل او کُرنش و سکوت می‌کردند و جرئت برای تکلّم نداشتند، هم‌چنین شخصیتی اغلب اوقات روزش را به قرائت قرآن می‌گذراند؛ آن‌وقت ما بیچارگان و بدبخت‌ها و گمشدگان وادی حیرت و ظلالت، نسبت به معجزۀ عالم خلق و تشریع، کتاب الهی و حبل‌اللَه ممدود باید این‌گونه اظهارنظر کنیم! واقعاً چقدر از مسئله پرت هستیم! معنایش همین است دیگر که ما از مطالب و مسائل و حقایق عقب افتاده‌ایم. شما الآن یک مشکل برای من بیان کنید که حلّش در قرآن نیامده باشد! از امروز تا یک ماه دیگر بروید فکر کنید، هر مشکلی که در زندگیتان است، هر مشکلی که در راهتان است، هر مشکلی که در اعتقادتان است، هر مشکلی که در مسیرتان است، هرچه که هست، یک مشکل پیدا بکنید که جوابش در قرآن نباشد! چرا ما باید این‌قدر بی‌توجه باشیم؟!

 این آیه مثل بقیّه آیات قرآن، کلید حلّ بسیاری از مشکلاتی است که ما داریم. چند شب گذشته خدمت رفقا عرض کردم که این کتاب الهی، یک کتاب سَرسری نیست. اشکالاتی که می‌بینید مطرح شده و می‌شود و قبلاً شده بود، به‌خاطر این بود که ما به این آیات و به این قرآن فکر نکرده‌ایم، فکرمان را بسته‌ایم و تصور کرده‌ایم که این راه‌های حرکت به‌سوی خدا، راه‌های متفاوتی است: این از این سمت دعوت می‌کند، او از آن سمت دعوت می‌کند و او از یک سمت دیگر دعوت می‌کند، الحمدلله همه خوب هستند، الحمدلله همه اهل بهشت‌اند، الحمدلله همه علما هستند، الحمدلله همۀ نظرات قابل احترام است، همۀ فتاوا قابل احترام است.

 قابل احترام است؟! عجب! آن کسی که شکستن درب خانۀ دختر پیامبر را انکار می‌کند،[[8]](#footnote-8) قابل احترام است؟! آن کسی که هرچه از دهنش درمی‌آید به بزرگان بی‌احترامی می‌کند و هتّاکی می‌کند و خودش مستحق همان است که نسبت به اولیای الهی می‌گوید، قابل احترام است؟! آن کسی که در کتابش اولیای الهی را به کذب متهم می‌کند و اسم آنها را کذّاب می‌گذارد،[[9]](#footnote-9) مطالب او قابل احترام است؟! نعوذباللَه و نستجیر باللَه مِن الظّلمات الّذی نتوغّلُ فی هذه الظّلمات و از هلاکتی که ما در این هلاکت گرفتاریم و از گیجی و منگی‌ای که خداوند ما را به اینها مبتلا کرده است! آن افرادی که مطالبی را بیان می‌کنند ـ هر کسی می‌خواهد باشد ـ و تصرفات و کارهایشان بر خلاف عقل، انسان، انسانیت، فطرت و موازین است، اینها قابل احترام‌اند؟! همین‌که شخصی عمامه‌ای بر سرش گذاشت و یک چند نفر دورش جمع شدند، قابل احترام شد؟! چقدر ما گیج شده‌ایم و چقدر ما بدبخت و بیچاره شده‌ایم که باید دقیقاً آن معیارهایی را که بزرگان و اولیای الهی به‌دست ما داده‌اند، به کناری بگذاریم و در صحت و در سلامت طریق به چه کسانی باید رو بیاوریم؟!

## معیار قرآن در انتخاب مسیر

 ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ﴾؛ ای رسول ما، به مردم بگو که راه من این است، مبانی من این است، مطالب من این است، ﴿أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ﴾؛ به خدا دعوت می‌کنم، به فرد دعوت نمی‌کنم، به بیا و بروها دعوت نمی‌کنم، به نشست و برخاست‌ها دعوت نمی‌کنم، به جمعیت دعوت نمی‌کنم.

 الآن شما نگاه بکنید میزان برای حق و باطل چیست؟ فرق نمی‌کند، در همه‌جای دنیا میزان برای حق و باطل، کثرت جمعیت است! بنده در صحبت‌هایی که می‌شنوم و می‌بینم از افراد: ببینید چقدر پای صحبت ما آمدند، ببینید چقدر در اینجا جمعیت آمده، ببینید چقدر در آنجا جمعیت آمده است! خُب این هم همان است دیگر؛ همان مبنا و همان تفکر مشرکین و همان تفکر کفار که از زمان خلقت آدم تا به‌حال بوده، همان تفکر در همه‌جا جاری است! چرا جاری است؟ چون تفکر، تفکر نفس است؛ نه تفکر عقل! تفکر، تفکر احساسات است؛ نه تفکر فطرت!

 در آیات قرآن صریح به این مسئله پاسخ داده شده است که هرجا دیدید کثرت جمعیت است ﴿أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾![[10]](#footnote-10) بی‌برو و برگرد، شوخی هم با کسی نداریم، اکثرهم لاٰ یَشعُرونَ![[11]](#footnote-11)

 اکثر چیست؟ خطاب این اکثر به چیست؟ منظور این اکثر چه افرادی هستند؟ کفار هستند؟ یعنی خدا در اینجا می‌فرماید که اکثر کفار ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾ هستند، اما آن کسانی که مسلمان هستند نه، این قاعده دربارۀ آنها جاری نیست؟! خب حساب کنید الآن چند نفر مخالف از اهل‌اسلام وجود دارد؟ تعداد مخالفین از برادران مخالف ما از اهل‌تسنّن بیشتر است یا تشیّع؟ کدام آنها بیشترند؟ اهل‌تسنّن بیشتر است دیگر. پس بنابراین آنها بر حق‌اند؛ ما نباید دیگر بر حق باشیم! چون مسئله مربوط به کثرت است و همه می‌گویند کثرت هم یک قاعدۀ عقلایی است؛ هرجا که کثرت است حق آن طرف است؛ هرجا که کثرت است معیار آن طرف است؛ هرجا که کثرت است میزان آن سمت است! تا به‌حال که این‌طور بوده است. شما در خود افراد شیعه و منتسبین به اهل‌بیت نگاه بکنید، افرادی که کارشان، حسابشان، رفتارشان، عقیده‌شان، نظرشان، فکرشان، آرائشان به ائمّه نزدیک‌تر است، آنها در اکثریت هستند؟! چند نفر؟ چند میلیون نفر؟ چند صد هزار نفر؟ چند هزار نفر؟

 اینجا است که قرآن می‌آید برای ما تعیین می‌کند و یک معیار به‌دست ما می‌دهد: نگاه کنید هرجا دیدید جمعیت زیاد است، فوراً زنگ خطر به صدا دربیاید! هرجا دیدید که افراد به آن سمت دارند گرایش پیدا می‌کنند، فوراً زنگ خطر به صدا دربیاید!

 مگر پیغمبر بیست و سه سال در میان مردم نبود؟ سیزده سال در مکّه و ده سال در مدینه، بیست‌وسه سال در میان مردم بود. مسجد پیغمبر از چه افرادی مملوّ بود؟ چه افرادی می‌آمدند در مسجد پشت سر پیغمبر نماز می‌خواندند؟ وقتی پیغمبر در مکّه ادعای رسالت کرد، چند نفر با او بودند؟ و وقتی که فتوحات اسلام شروع شد و اسلام همه‌جا را فتح کرد و شهرها را فتح کرد، مردم گرایش پیدا کردند، یک‌دفعه دیدید که این مسجد مدینه پر شد! اینکه پر شد، از چه افرادی پر شده است؟ چه کسانی آمدند؟ آیا همه عمار بودند؟! همه حُذیفه بودند؟! همه مقداد بودند؟! همه سلمان بودند؟! یا نه! کی معلوم می‌شود؟ وقتی پیغمبر بعد از سه سال سرش را روی زمین می‌گذارد و به‌حسب ظاهر از میان مردم مختفی می‌شود و رخت به‌سوی آن عالم می‌کشد، آن وقت نگاه کنید تا ببینید از تمام افرادی که مسجد مدینه بودند و حتّی می‌آمدند خارج از مسجد هم نماز اقامه می‌شد، چند نفر به‌دنبال پیغمبر باقی ماندند؟ سه نفر، چهار نفر! بقیّه کجا رفتند؟! اینهایی که پشت سر پیغمبر بودند کجا رفتند؟! اگر ما در آن زمان بودیم چه می‌کردیم؟! وقتی که نگاه به این سیل جمعیت می‌کردیم، تبسم و خنده بر لب‌های ما ظاهر می‌شد: الحمدلله اسلام را ببین، نگاه کن، ببین دعوت پیغمبر چه کرده، بلاد را فتح کرده، مردم را دعوت کرده، مردم را کشانده، دارند می‌آیند نماز می‌خوانند!

 تمام اینها گرایش‌هایی است و هر کدام از اینها سَبیل دارند، راه دارند، طریق دارند؛ اما وقتی که پیغمبر دارد نماز می‌خواند، در سَبیل پیغمبر چند نفر دارند حرکت می‌کنند؟! یک امیرالمؤمنین دارد حرکت می‌کند که معلوم نیست در صف اوّل بود، شاید هم در صف آخر باشد؛ یک سلمان است و یک عمار است و یک مقداد است و دو سه نفر دیگر. یک چند نفری، در همین محدوده دارند حرکت می‌کنند. بقیّه چه می‌کنند؟

 توجه کنید! بقیّه هم نماز می‌خوانند، پشت سر پیغمبر هم نماز می‌خوانند، بقیّه هم به همان صحبت‌های پیغمبر گوش می‌دهند، بقیّه هم به کلمات پیغمبر نگاه می‌کنند و اشک از چشمانشان جاری می‌شود، همین‌ها اشک از چشمانشان جاری می‌شود، همین‌ها ابراز محبت می‌کردند، همین‌ها متألّم بودند، همین‌ها مورد رقت قرار می‌گرفتند، همین‌ها مجالس عزا داشتند و دارند، همین‌ها مجالس و محافل دارند، همین‌ها خود را مدعی و به‌دنبال اهل‌بیت و اسلام می‌شمارند، همین‌ها مدعی پیروی از مکتب ولایت هستند! همین‌هایی که پشت سر پیغمبر نماز می‌خواندند و [برای برداشتن آب] وضوی پیغمبر به عنوان تبرک، از یکدیگر سبقت می‌گرفتند![[12]](#footnote-12) اما چه شد؟ این ظاهر یک‌مرتبه ریخت و آن حضور رسول‌اللَه یک‌مرتبه از بین رفت. آنچه ماند همان مقداری بود که در قلب بود؛ همین ماند!

 دیگر رسول خدایی نیست، دیگر بیا و برویی نیست، دیگر آن مظاهری که عقل و چشم باطن را فریب بدهد نیست، دیگر فتوحات اسلام نیست، دیگر آن کشورگشایی‌ها و فتوح بلدان و... نیست، دیگر آن معجزات و شق‌القمر و رد الشمس و... نیست! توجه کردید؟! هرچه هست دیگر همین مقداری است که در قلب و عقل مانده است؛ همین مقداری است که از رسول خدا و از بیان رسول خدا و کلمات رسول خدا و طرز فعل و رفتار رسول خدا باقی مانده است. حالا که این مقدار باقی مانده است، اینها را به کجا کشاند؟ به سمت ابوبکر کشاند! آن چیزی که در قلب باقی ماند، آنها را به‌سمت علی نکشاند! اگر می‌کشاند که نمی‌گذاشتند بروند دختر پیغمبر را تکه‌تکه کنند! اگر آن مقداری که در قلب بود کافی بود که اجازه نمی‌دادند طناب به گردن علی بیندازند و به داخل مسجد بکشند و از او اعتراف و اقرار به خلافت بگیرند![[13]](#footnote-13) پس نبوده و کفایت نکرده است!

## چرا بعد از پیغمبر با امیرالمؤمنین مخالفت شد؟

 رفقا، خیلی توجه کنید؛ مطالبی که عرض می‌کنم، مطالب دقیقی است و باید خیلی به آن رسید! آن چیزی که در زمان پیغمبر بوده است و آن گریه‌های پای صحبت پیغمبر کجا رفت؟! آن حرکت‌ها و شمشیر زدن‌ها کجا رفت؟! حلوا که نمی‌خوردند! شمشیر می‌زدند، تیر می‌خوردند، شمشیر می‌خوردند، حرکت می‌کردند و با پیغمبر می‌رفتند. آنها کجا رفت؟! آن نمازها و نمازشب‌هایی که همین‌ها می‌خواندند کجا رفت؟! اینهایی که آمدند و در مقابل علی شمشیر کشیدند و آن مردک بالای سر امیرالمؤمنین شمشیر کشید که یا به خلافت این [شخص] ایمان بیاور و اقرار کن و دست بده یا الآن می‌زنم سرت را دو نصف می‌کنم![[14]](#footnote-14) این‌طور کردند آقا! به نام اسلام، به عنوان حفظ اسلام، به عنوان مصلحت اسلام، به عنوان حفظ و مصلحت و امنیت اسلام و هرچه از اینها بلدید و یاد گرفتید، همان‌ها آمدند بالای سر علی شمشیر کشیدند که یا دست بده و بیعت کن یا اینکه الآن گردنت را می‌زنیم! امیرالمؤمنین چه‌کار کند؟! یک نگاهی کرد به این مردم و در این نگاهش همه چیز گفت! این را حضرت نفرمود، بلکه من دارم می‌گویم؛ با آن نگاه [این‌طور فرمود]: این بود آنچه در این بیست‌وسه سال یاد گرفتید؟! آنچه در این بیست و سه سال از پیامبرتان در این جنگ‌ها و ناراحتی‌ها و در این تألّمات و مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و صعوبات و اینهایی که بر سرش آمد یاد گرفتید، این بود که الآن بر من شمشیر بکشید و بگویید [بیعت کن] بر خلاف دستور و نصّ صریح الهی در حجة الوداع و در سایر موارد و همین دو سه روز پیش در همین مسجد که رسول خدا آمد و فرمود: «إنّی تارِکٌ فیکم الثّقلین»![[15]](#footnote-15) این بود آنچه شما یاد گرفتید؟! جواب آنها چه بود؟ [گفتند]: یا علی، هذه سبیلنا؛ راه ما این است، راه ما این است که نماز را می‌خوانیم، راه ما این است که روزه را می‌گیریم، راه ما این است که خمس و زکاتمان را می‌دهیم، راه ما این است که جنگ می‌کنیم، راه ما این است...؛ اما راه ما پیروی از تو نیست! راه ما تبعیّت از ولایت تو نیست! نمازمان را می‌خوانیم! خواندند دیگر و می‌خوانند؛ [مگر] الآن نمی‌خوانند؟! ماشاءاللَه نگاه به این جمعیت بکنید و حظ کنید! میلیون میلیون [جمعیت]! راه ما این است، مجلس می‌گیریم و گریه می‌کنیم؛ راه ما این است، جلسه تشکیل می‌دهیم؛ راه ما این است، دعوت به خدا می‌کنیم؛ ولی به‌دنبال تو نمی‌آییم! این است راه ما!

 امیرالمؤمنین چه می‌گوید؟ می‌گوید: راهتان را بروید، مبارکتان باشد؛ به من چه‌کار دارید؟! امیرالمؤمنین کاری به آنها نداشت، گفت این خلافت مبارکتان باشد بلند شوید بروید، ما خیلی برای این خلافت قبا دوختیم که حالا شما هم دارید برای ما ناز هم می‌کنید؟! این خلافت مبارکتان باشد، این حکومت مبارکتان باشد، این نظام مبارکتان باشد، این مصلحت و... همه مبارکتان باشد، بروید دنبال مصلحت و دنیایتان دیگر به ما چه‌کار دارید! آنها این را به امیرالمؤمنین می‌گفتند: نه! این‌طور نمی‌شود! یا باید تو هم بیایی و جزو راه ما بشوی [یا گردنت را می‌زنیم]! ما نمی‌توانیم فردی را مخالف خود ببینیم!

 امیرالمؤمنین می‌گوید: من که دارم می‌بینم و کاری به کارتان ندارم! می‌گویند: تو کار نداری، ما که کار داریم و به سراغت می‌آییم؛ تو همین وجودت برای ما مانع است! وجود حق! اگر امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین نبود و ابوسفیان و... بود، آنها کاری به او نداشتند؛ همین‌قدر برود در خانه بنشیند و مزاحمت ایجاد نکند، کاری به او نداشتند. اگر به‌جای امیرالمؤمنین ابوجهل و عُتبه و شیبه بود، کاری نداشتند. [می‌گفتند]: برو در خانه بنشین و صدایت درنیاید، به توکاری نداریم. ولی علی را کار دارند؛ چون علی حق است و این حق نباید وجود داشته باشد، ولو در حال سکوت! باید بیاید و این گرفتاری و دغدغۀ ما را بردارد!

 پس اینها کسانی بودند که در زمان رسول‌اللَه در سبیل خود و در راه خود و در طریق خود بودند. پشت سر پیغمبر نماز می‌خواندند، ولی در راه خودشان بودند. با پیغمبر به حج می‌رفتند، ولی در راه خودشان بودند. با پیغمبر به حج می‌رفتند، نه به‌دنبال پیغمبر!

## امیرالمؤمنین به‌دنبال چه هدفی بود؟

 اصلاً این قضیّه عجیب است. امیرالمؤمنین در یمن بود. رسول خدا در همان حجة الوداع به حج رفت. وقتی که آمدند و احرام بستند، حضرت شنید که [رسول خدا به حج] رفتند؛ حضرت هم احرام بستند و آمدند. حضرت فرمودند:

یا علی، به چه احرام، احرام بستی؟ به حج قران احرام بستی، یا به حج تمتع احرام بستی، یا به حج افراد بستی؟ به چه حجی احرام بستی؟

 این عبارتِ [امیرالمؤمنین] عبارت عجیبی است! اینها چیزهایی است که ما باید یاد بگیریم! این آیۀ قرآن همان منوی و عمل امیرالمؤمنین است و همان را دارد می‌گوید. حضرت عرض کرد:

یا رسول‌اللَه، من نیت کردم به آن نیتی که شما نیت کردید! گفتم: خدایا من احرام می‌بندم به همان احرامی که پیغمبر بسته است![[16]](#footnote-16)

پیغمبر از مدینه احرام بسته است، من هم از همان‌جا احرام می‌بندم، از همان مواقف و مواقیتی که تعیین شده است احرام می‌بندم؛ منتها نیت احرامم همان احرامی است که پیغمبرت [بسته است]؛ اگر پیغمبر احرام به حج قران بسته است، احرام من هم همان خواهد بود؛ و هرچه [نیت پیغمبر است]! و خدا هم قبول می‌کند.

 یک وقتی به خدمت مرحوم آقا مشرف بودیم در همان سفری که در مکّه مشرف بودیم، ایشان به ما خیلی توصیه می‌کردند که وقتی که وارد مسجدالحرام می‌شوید خیلی آب زمزم بخورید و به خودتان و به سرتان بریزید و خلاصه خیلی خودتان را به این آب زمزم متبرک کنید. و در روایات هم داریم که وقتی انسان آب زمزم را می‌خواهد استفاده کند و تبرک بجوید، باید دعا کند و دعا کند به هرچه از خدا می‌خواهد، خداوند عطا می‌کند.[[17]](#footnote-17)

 آب زمزم بسیار آب عجیبی است! آبی است که به‌واسطۀ آن لطف و عنایت خاصی که پروردگار متعال در تجلّیات توحیدیه در آن زمان ابراز و اظهار کرده است؛ یکی از آنها همین به‌وجود آمدن و جوشیدن آب زمزم است. لذا رسول خدا هم خیلی می‌خوردند و هر کسی که از مکّه می‌آمد، حضرت از او طلب می‌کردند: «برای ما آب زمزم آورده‌ای یا نیاورده‌ای؟» و او هم آب زمزم می‌داد و پیغمبر می‌خوردند و می‌فرمودند: «هرچه دعا کنید خداوند برای این مستجاب می‌کند.»[[18]](#footnote-18) خب خداوند راه‌هایی قرار داده است دیگر.

 از ایشان سؤال کردیم که [موقع خوردن آب زمزم] چه دعای جامعی بکنیم که دیگر هر وقت آب زمزم می‌خوریم آن دعا را کنیم؟ ایشان فرمودند:

از خدا بخواهید همان دعایی را که رسول خدا هنگام استفاده و شرب ماء زمزم می‌کرد، همان دعا را خدا برای شما انجام بدهد!

 این عبارت، خیلی عبارت عجیبی است! این دیگر یعنی بالاترین دعا! لذا ما دیگر از آن دفعه، هر دفعه می‌رویم، تا آب زمزم می‌خوریم می‌گوییم: خدایا، ما این را به همان نیتی می‌خوریم که رسول خدا خورد! خیالمان را راحت می‌کنیم؛ دیگر حالا این‌طور بشود، آن‌طور بشود، خدایا این را بده، خدایا آن را بگیر، خدا بگیر و ببند و...! خلاصه دیگر خودمان را از همۀ اینها راحت می‌کنیم و می‌گوییم: خدایا، همان نیتی را که پیغمبر کرده است ما هم همان نیت را می‌کنیم. حالا هرچه دعا کرده است؛ ما که نمی‌دانیم.

 این را هم بین‌الهلالین خدمتتان بگویم. در خدمت مرحوم آقا بودیم صحبت از ابیار علی شد؛ آن آب‌هایی که در مدینه است و امیرالمؤمنین علیه السّلام آن چاه‌ها را حفر کرده است که البتّه الآن دیگر ممنوع شده است و نمی‌گذارند. خلاصه در سابق افراد می‌توانستند نزدیک مسجد شجره بروند، آنجا جایی است که به آن ابیار علی می‌گویند؛ گرچه شنیده‌ام آبش را به مدینه می‌آورند و مورد استفاده قرار می‌دهند. ولیکن ما در آن‌موقع چند مرتبه‌ای هم توفیق پیدا کردیم که در آنجا رفتیم. صحبت از این شد که این ابیار علی و این آبی که چاهِ آن توسّط امیرالمؤمنین علیه السّلام حفر شده است، چه جایگاهی دارد؟ حالا آن آب زمزم است و [آن جایگاه را دارد]، این را هم من از مرحوم آقا برای شما نقل کنم. ایشان فرمودند:

آن آب زمزمی که این‌قدر راجع به آن تاکید شده و این‌قدر دربارۀ آن این‌چنین و این‌چنین گفته شده است و اینکه هر دعایی کنید خداوند استجابت می‌کند، اثری است از نفس مطهّر حضرت اسماعیل علیه السّلام که در آن‌موقع این طفل به‌واسطۀ عصمت و به‌واسطۀ طهارتی که داشت، در آن موقعیت این بروز و ظهور از او تجلّی پیدا کرد. حالا تو بیا ببین آبی را که امیرالمؤمنین علیه السّلام از زیر زمین درآورده است چه خبر است!

خلاصه، این را رفقا داشته باشند! بگذریم.

## اولیا چه راهی به ما ارائه می‌دهند؟

 این مسئله، چه مسئله و چه قضیّه‌ای را به ما نشان می‌دهد؟ نشان می‌دهد که آن امیرالمؤمنین علیه السّلام به‌دنبال سبیل پیغمبر است! ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ﴾؛ ای رسول ما، به مردم بگو که راه من این است. راه پیغمبر را چه کسی رفت؟ فقط امیرالمؤمنین رفت و آن دو سه نفری که [بعد از پیغمبر با امیرالمؤمنین ماندند]! نیت هم می‌خواهد بکند اصلاً در فکر [پیغمبر است]!

 توجه کنید؛ اینها خیلی مهم است! اولیای خدا دارند به ما راه نشان می‌دهند! حیف است شصت سال، هفتاد سال در این دنیا بیایید و آن استفاده‌ای را که باید بکنید نکنید! سی درصدش را، چهل درصدش را، بیست درصدش را بهره برده‌ای؛ اما اولیاء می‌گویند: بیا صد در صد را بهره ببر! چرا نود درصد؟! چرا نود و پنج درصد؟! ﴿هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِي﴾؛[[19]](#footnote-19) بیا در راه من بشو صد در صد! این راه، راهی است که من به توحید دارم دعوت می‌کنم.

 امیرالمؤمنین به رسول خدا عرض می‌کند که من نیتی نکردم جز نیت شما، پایم را هیچ‌جا نگذاشتم جز جای پای شما و گفتم: من که نمی‌دانم رسول خدا چه نیت کرده است و من هم چون نمی‌توانم بر خلاف راهی بروم که رسول خدا رفته است و بر خلاف مسیری بروم که او طی کرده است و... [همان نیتی را کردم که شما کردید]. حالا این کسی که در کنار من است، در کجاوۀ من است، در زمیل من است و در کنار من حرکت می‌کند، آن چه نیتی دارد؟ آیا امیرالمؤمنین رفت از او سؤال کند: تو الآن راجع به حج‌ات چه نیتی داری می‌کنی؟! آیا رفت بپرسد: شما اهل علم هستید، شما اهل فتوا هستید، فتوای شما محترم است، نظر شما برای ما محترم است، شما اهل تقوا هستید، خداوند به شما نظر دارد، شما چه نیتی برای این احرام می‌کنید، من هم ببینم، فکر کنم، بسنجم؟! نه، اصلاً به این و به آن نگاه نکرد! اصلاً در ذهنش نیاورد کسی با او هست یا نیست! در فکرش نیاورد که چند نفر همراهش هستند! در قلبش خطور نکرد که چه کسانی هستند و در چه سنین و در چه رتبه‌ای! فقط یک چیز به قلب علی خطور کرد و آن این بود که نیت پیغمبر هرچه هست من هم همانم! آن‌وقت این می‌شود کسی که به‌دنبال پیغمبر است؛ وإلاّ نه! اگر [بگوید]: پیغمبر این نیت را کرد، خیلی خُب؛ حالا ما ببینیم ما هم همین را باید انجام بدهیم یا نه؟ برویم از این بپرسیم، برویم از آن بپرسیم، شاید این نظرش بهتر باشد، شاید این یک چیز دیگر بگوید، این یک مطلب بگوید استفاده کنیم، پای صحبت این بنشینیم و ببینیم شاید یک مسئلۀ قابل توجهی بگوید، بالأخره نظر دیگران را دیدن هم بد نیست، انسان نظرات را جمع کند! اگر این‌طور باشد ما ﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾[[20]](#footnote-20) خواهیم شد؛ چون ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾؛[[21]](#footnote-21) حق یکی است و حق یک جا است و آن حق، رسول خدا و ائمّه علیهم السّلام و متابعت از آنها است؛ تمام شد!

 رأی من، رأی من است، ارتباط به امام ندارد؛ نظر من، نظر من است، ربطی به امام ندارد؛ فتوای من، فتوای من است، ارتباط به امام ندارد. آن چیزی که مربوط به امام است، روایتی است که از امام علیه السّلام نقل می‌شود، آن روایت محترم و مقدّس است و آن روایت قابل اعتماد است. با توجه به تأییدات و با توجه به استناد؛ پس از استناد و صحت استناد، کلام معصوم می‌شود عصمةالکلام!

 من خودم جایی نشسته بودم، دیدم یک نفر از افراد بسیار معروف و بسیار عالم و بسیار پرطرفدار و بسیار مشهور، داشت این کلام امام مجتبی علیه السّلام را معنا می‌کرد. امام مجتبی علیه السّلام که به جناده می‌فرماید: «استَعَدَّ لِسَفَرِکَ و حَصِّل زادَکَ قَبلَ حُلولِ أجَلِک.» بعد، حضرت می‌فرماید: «وَ اعمَل لِدُنیاکَ کَأنَّکَ تَعیشُ أبَدًا و اعمَل لِآخِرَتِکَ کَأنَّکَ تَموتُ غَدا.»[[22]](#footnote-22) من دیدم همین آقا دارد برعکس معنا می‌کند! دارد می‌گوید:

باید به دنیا رسید، باید اقتصاد دنیا را این‌طور کرد، باید مسائل را این‌طور کرد، بایستی که خیلی.... و اما مسائل آخرت، مسائل آخرتی است که خُب انسان هم بایستی که انجام بدهد و زود انجام بدهد؛ ولی اهتمام خودش را باید به دنیا بگذارد، به اقتصاد بگذارد، به معاملات بگذارد، به تکاپو بگذارد، به کوشش بگذارد.

 عجب! امام مجتبی این را می‌گوید؟! حالا آیا کلام این شخص محترم است؟! رأی این شخص محترم است؟! فتوای او محترم است یا نه؟! نه‌خیر، محترم نیست! آنچه محترم است و قابل توجه است فقط کلام معصوم است؛ نه نظر من براساس آن کلام! اگر من فتوایی می‌دهم، این فتوای من محترم نیست. این فقط از باب ضرورت است که ما مکلّف به این هستیم؛ اما برای فتوای من احترام نیست. احترام برای روایت معصوم است، احترام و تقدّس و ارزش برای آیات قرآن است، احترام و طهارت مخصوص آن کلامی است که از دهان امام علیه السّلام برمی‌آید؛ نه از افکار من! افکار من برای من است، افکار شما برای شما است و هر کدام در وادی خود حرکت کرده‌ایم و هر کدام براساس برداشت خود کلام امام علیه السّلام را تفسیر می‌کنیم و نظر و رأی و فتوا می‌دهیم.

 پس بنابراین باید به این آیه در قرآن عمل کرد: ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ﴾؛ در فکر جز امام معصوم نباید باشد، در قلب جز تمایل به امام معصوم نباید باشد و در رفتار جز رفتار امام معصوم عجّل اللَه تعالی فرجه الشریف نباید باشد! هر مقدار که از این مسئله در فکرمان قاطی کردیم و دخالت دادیم که آن هم آدم خوبی است و آن هم رفتار خوبی دارد، [ضرر کرده‌ایم]. اگر خوب است، برای خودش است؛ به من چه مربوط است؟! اگر آدم خوبی است، به من چه ربطی دارد؟! اگر مصیب است، خدا اجرش را دو برابر می‌کند؛ اگر خاطی است و اشتباه می‌کند، خدا با او به عفو و به رحمت و به کرمش برخورد می‌کند. به من چه ارتباط و ربطی دارد؟! به من چه ربطی دارد که بلند شوم بیایم به‌دنبال این و آن و در افکار این و آن بخواهم حرکت کنم؟! با این اختلاف و با این کثرت اختلاف و با این سلیقه‌های مختلف، این از آن سمت می‌کشاند و آن از این سمت می‌کشاند، آن‌وقت من بگویم: هم این خوب است، هم آن خوب است! پس کدام بد ماند؟! اینکه همه خوب شدند و همه به‌سمت خدا دعوت کردند! پس این اختلاف چه جایی و چه موقعیتی برای ما ایجاد می‌کند؟!

## نتیجۀ تبعیت از اولیای الهی

 خداوند در این آیه به پیغمبر می‌فرماید: به مردم بگو اگر می‌خواهید به توحید برسید، ﴿أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ﴾؛ من شما را به خدا می‌خوانم؛ نه به گرمی مجالس خودم! من شما را به خدا می‌خوانم؛ نه به استقرار و استحکام پایه‌های موقعیت خودم! من شما را به خدا می‌خوانم؛ نه به جلال و شکوه شیطانی و اعتباری و دنیایی خودم! من شما را به خدا و به توحید می‌خوانم. من شما را به پیروی از علی می‌خوانم که بعد از من وقتی که رفتم، دنبال اینها نروید؛ دنبال همین‌هایی که می‌آمدند پشت سر من جانماز می‌انداختند و جا می‌گرفتند، نروید! آنها فقط به ظاهر من نگاه می‌کردند، فقط به چشم و ابرو و دست و پای من نگاه می‌کردند، فقط به عمامه و عبا و قبای من نگاه می‌کردند. اینها به‌دنبال من نماز نمی‌خواندند. اگر اینها به‌دنبال من بودند که همین‌ها فردا نمی‌آمدند دختر من را بین در و دیوار تکه‌تکه کنند! اینها به‌دنبال من بودند؟! می‌آیند دختر پیغمبر را تکه‌تکه می‌کنند به عنوان حفظ حکومت؛ عجیب است! دختر پیغمبر را مثل آب خوردن می‌کشند، به عنوان حفظ حکومت، به عنوان برقراری نظام، به عنوان برقراری پایه‌های خلافت! می‌آیند انجام می‌دهند و ککشان هم نمی‌گزد! چرا ککشان نمی‌گزد؟ چون از اوّل دنبال پیغمبر نبودند که حالا بگزد! دنبال پیغمبر نبودند، کافر بودند، مشرک بودند، منافق بودند در لباس پیغمبر. آن عمامه‌ای که پیغمبر بر سرش می‌گذاشت، اینها هم همان عمامه را بر سرشان گذاشته بودند؛ آن قبایی که پیغمبر می‌پوشید، اینها هم همان قبا را پوشیده بودند و آن عبایی را که پیغمبر به دوشش می‌انداخت، اینها هم همان عبا را انداختند. ولی کافر و مشرک بودند و در همان موقع فقط به‌دنبال همین سور و سات و مسائل و تظاهر و این‌گونه مطالب بودند. وقتی که این ظاهر برطرف می‌شود و امتحان الهی که پیش می‌آید و آن بهانه که گرفته می‌شود، آن مقداری که در عقل و در نفس و در قلب آنها جا گرفته، آن است که دیگر اینها را راه می‌برد؛ دیگر پیغمبر نیست که به اتکاءِ پیغمبر حرکت بکنند! لذا آنجا شما می‌بینید دست از امیرالمؤمنین و دست از ولایت برمی‌دارد و به‌دنبال آنها می‌رود.

 پس این آیه برای ما این مطلب را می‌رساند و بعد دیگر جایی باقی نمی‌گذارد: ای پیامبر، به مردم بگو که اگر می‌خواهی به‌سمت خدا بروی، پس دیگر غیر از توی پیغمبر و توی علی و غیر از ولیّ الهی را در ذهنت نیاور! حالا به مطلب رسیدیم! غیر از پیغمبر و علی و آن کسی که پایش را جای پای علی گذاشته است، دیگر نباید در ذهن بیاوری! اگر در ذهن بیاوری قلب چند تکه می‌شود؛ یک تکه‌اش به‌سمت امام معصوم علیه السّلام است و تکه‌های دیگر [این می‌شود که] این هم آدم خوبی است و آن هم آدم خوبی است! آن‌وقت فکر چند تکه می‌شود و آن استقامت فکری و آن توجه قلب به ولایت، متزلزل می‌شود، چون قلب چند تکه شده است. این هم آدم خوبی است، حالا این یک اشتباه کرده است، عیبی ندارد؛ بالأخره همۀ کارهایش که اشتباه نیست و بشر هم که جایز الخطا است! نه، بشر جایز الخطا هست یا نه، به من چه مربوط است؟! تو فقط باید یک نفر در مقابلت باشد؛ فقط امام علیه السّلام را باید در مقابلت ببینی! این آدم خوب است، برای خودش خوب است؛ آن آدم اشتباه می‌کند، برای خودش اشتباه می‌کند؛ به من چه ارتباط دارد، به تو چه ارتباط دارد؟! پس تو آمدی در کنار عصمت مطلقه و در کنار ولایت مطلقه کس دیگری را هم قرار دادی که آن شخص قابلیت برای ایستادن در عرض این را نداشته، قابلیت برای در کنار عصمت مطلقه واقع شدن را نداشته و قابلیت برای متابعت را نداشته است. و تو همین‌که آمدی در کنار قرار دادی [فکر و قلبت چند تکه شده است].

 مگر در زمان مرحوم آقا چنین افرادی نبودند؟! بنده افرادی را در زمان استادشان می‌دیدم و خود ایشان نقل می‌کردند در زمان اساتید خودشان، افرادی در محضر این ولیّ الهی می‌آمدند و در عین‌اینکه معتقد بودند و شرکت می‌کردند، ولی حرف از فلان‌جا هم می‌زدند؛ [می‌گفتند]: «بله، در فلان مسجد بودیم فلان آقا چه صحبت‌های خوبی می‌کرد!» «صحبت خوبی می‌کرد» به اینجا چه مربوط است؟! خوب صحبت می‌کرد، آنجا برای خودش می‌کرد؛ پس بلند شو برو همان‌جا! چرا اینجا آمده‌ای؟! «بله، فلان آقا هم آدم خوبی است و نمازهای جماعت باحال و با حضور قلبی دارد!» پس بلند شو برو آنجا؛ چرا اینجا آمده‌ای؟! فلان آقا این‌طور است، فلان آقا این‌طور است!

 مرحوم آقای انصاری به دوستانشان که در طهران هستند، می‌فرمودند:

بلند شوید بروید نمازتان را خیابان سعدی، مسجد قائم، پشت سر آقا سیّد محمّدحسین بخوانید.

آن‌وقت آقایان می‌رفتند و می‌گفتند: «در طهران فلان آقا در بازار، نمازهای باحالی می‌خواند.» اینها همان شاگردان آقای انصاری بودند!

 چرا می‌گوید: نه؟ باحال می‌خواند خب بخواند تو چرا باید آنجا بروی؟ نمازش باحال است برای خودش باحال است، برای افرادی که در آن سمت می‌روند خوب است؛ اشکال ندارد. ما که افراد را جهنمی نمی‌دانیم و اهل عذاب نمی‌دانیم؛ ولی توی بدبخت چرا در اینجا قاطی کردی؟ توی بدبخت چرا کس دیگری را آوردی در کنار کلام ولیّ الهی گذاشتی! آدم خوبی است، باشد؛ مگر ما می‌گوییم آدم بدی است؟! خوب است، بسیار خُب خوب است، اهل نجات است، اهل فلان است، افرادی هم که هستند به هر میزانی که هستند. پشت سر پیغمبر دیدیم که چه کسانی نماز خواندند دیگر؛ بالأخره این شخص که از پیغمبر بالاتر نیست و این افرادی هم که اینجا هستند بهتر از آنها نیستند! دیدیم دیگر چه کسانی نماز خواندند و بعد هم چطوری به پیغمبر دستت درد نکند گفتند!

 وقتی که می‌گوید: «آقا بلند شو برو آنجا نماز بخوان» چه معنایی می‌فهمد؟ این را می‌گوید که ﴿هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ﴾؛ اگر می‌خواهی راه من را بروی، این راه من است؛ باید بروی و پشت سر این شخص نماز بخوانی، باید بروی حرف‌های این شخص را گوش بدهی، باید بروی پای منبر این شخص توجه کنی، باید بروی در جلسات این شخص شرکت کنی، باید بروی در ارتباط با این شخص خودت را خالص کنی تا اینکه متابعت با منِ انصاری برای تو حاصل بشود! آقا نمی‌توانست دو تومان پول تاکسی بدهد و زورش می‌آمد، آن‌وقت می‌گفت: «در بازار هم مسجد است، امام جماعتش هم نماز باحال و با حضور قلب می‌خواند.» خُب برو! نتیجه‌اش این است که همه رفتند! یک امتحان الهی پیش آمد، آنهایی که می‌گفتند: «در بازار هم مسجد هست» رفتند به همان چیزهای خودشان پرداختند و به همان مجالس خودشان پرداختند؛ آنهایی ماندند که ﴿اتَّبَعَنِي﴾؛ گوش دادند. وقتی گفت: «برو مسجد قائم» رفت؛ او ماند! چون قلبش یک جا بود و وقتی قلب یک جا است، نور که می‌آید، می‌کشاند! اما آن کسی که قاطی دارد، وقتی که نور می‌آید، این نور نمی‌داند چه‌کار کند؛ نور با غیر نور قاطی است، این طرف می‌رود و آن طرف می‌رود و بعد بالأخره سُر می‌خورد و به این‌طرف می‌افتد. لذا همه رفتند! و همه هم همان کار را انجام می‌دادند؛ نماز را می‌خواندند، شب‌های روضه را داشتند، دعای توسل را داشتند، شعر خواندنشان را داشتند، توسلاتشان را داشتند، زیارت‌هایشان را داشتند، حجشان را داشتند و کربلایشان را داشتند؛ ولی چه فایده؟! فایدۀ کم؛ ده درصد، پنج درصد! می‌توانستی صد در صد بشوی؛ او تو را صد در صد دعوت کرد؛ نه به پنج درصد و ده درصد. ده درصد استفاده کردی و بقیّه را از دست دادی!

 از خداوند بخواهیم که ما را مشمول این آیۀ شریفه قرار بدهد و دست ما را بگیرد و به این راه هدایت کند.

 ﴿أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ﴾؛ من به خدا می‌خوانم، پس در دل تو هم غیر از خدا نباید باشد! این مطالب را هم از پای منقل و از روی [سرخوشی] و... نیاورده‌ام، از روزنامه و کتاب و این‌طرف و آن‌طرف هم جمع نکرده‌ام، از حرف این و آن و این آدم خوب و آن آدم خوب هم برایم پیدا نشده است، از رادیوها و... هم گوش نداده‌ام؛ ﴿عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾! دارم می‌بینم، قلبم دارد می‌بیند، ظلمت و نور را می‌بیند و بعد می‌گوید: آقاجان، این‌طرف نرو، این‌طرف بیا! می‌خواهی برو؛ می‌خواهی نرو؛ ﴿وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ﴾![[23]](#footnote-23)

حافظ وظیفۀ تو دعا گفتن است و بس \*\*\* در بند آن مباش که نشنید یا شنید[[24]](#footnote-24)

تو دعایت را بکن، خدای متعال خودش می‌داند که چگونه با انسان رفتار کند و چگونه با قلب انسان رفتار کند. و ما هم باید بدانیم که اگر راه اولیای خدا را رفتیم، خودمان نجات پیدا کرده‌ایم؛ وإلاّ برای راه غیر اولیای خدا به این جمعیت [زیاد] نگاه کن؛ ماشاءاللَه! تمام اینها مشتری‌اش هستند. راه‌های دیگر هرچقدر بخواهی مشتری دارد؛ پُر پُر و کامیون کامیون به‌جای هندوانه، آدم بار زده‌اند و دارند به راه‌های غیر اولیای الهی حرکت می‌دهند! حالا بسم‌اللَه؛ می‌خواهی تو هم برو بار هندوانه بشو یا بار سیب‌زمینی و پیاز و...، یا اینکه ره چنان رو که رهروان رفتند؛ آن دو سه تایی که بعد از پیغمبر با علی ماندند. راه بیان شده و مسیر مشخص شده است.

## عیدی ویژۀ خدا به روزه‌داران

 خدا هم در همین‌جا و همین امروز همین مسئله را به ما عیدی می‌دهد. نگویید که آنها که بودند، نگویید که آنها معصوم بودند! ائمّه معصوم‌اند به‌جای خودشان؛ همین ائمّه دست شیعیانشان را می‌گیرند و در کنار خودشان قرار می‌دهند.

 مگر در دعای قنوت نخواندیم: «اللَهمّ أهلَ الکِبریاءِ و العَظَمَة!» خدا را قسم می‌دهیم به اسماء جلالیه و به اسماء جمالیه و به صفات کلّیۀ خود! این دعاها را برای چه کسی گفته‌اند؟! اگر این دعاها مختصّ معصوم بود و اگر این دعاها مختصّ عدۀ خاص بود، چرا ما باید در دعای قنوت بخوانیم؟! به ما چه مربوط است؟! این دعا مختصّ آنها است! نه، این دعا برای ما است. خدا می‌گوید: بیا در سَبیل من، بیا در راه من، من به تو صد در صد می‌دهم و تو را در جایگاه معصوم و در کنار معصوم قرار می‌دهم. مگر در همین دعا نبود؟!

اللَهمّ أهلَ الکِبریاءِ و العَظَمَةِ و أهلَ الجودِ و الجَبَروتِ و أهلَ العَفوِ و الرَّحمَة وَ أهلَ التَّقوَی و المَغفِرَة؛ «(اهل همۀ اینها هستی) خدایی که تو اهل کبریاء هستی، اهل عظمتی، جودی، رحمتی، بخششی و....»

(بعدش چه؟) أسألُکَ بِحَقِّ هذا الیَومِ الَّذی جَعَلتَهُ لِلمُسلِمینَ عیدًا؛ «من از تو درخواست می‌کنم به حق امروز که امروز را برای مسلمین عید قرار دادی؛»

وَ لِمُحَمَّدٍ صلّی اللَه عَلَیهِ و آلهِ ذُخرًا و شَرَفًا وَ کَرامَةً و مَزیدًا؛ «و ذخیره و شرافت قرار دادی و کرامت آنها را بالا بردی (و اضافه بر آنها که عقل ما نمی‌رسد و فکر ما به آنجا نمی‌رسد) وَ مَزیدًا،» (که چیست؟) أن تُصَلّیَ عَلَی محمّدٍ و آلِ محمّدٍ؛ «(صلوات بر پیغمبر نتیجۀ همۀ اینها است) درود خدا را بر او بفرستی و بر آل او،» (و برای ما چه‌کار کنی؟) وَ أن تُدخِلَنی فی کُلِّ خَیرٍ أدخَلتَ فیهِ مُحَمَّدًا و آلَ محمّدٍ؛ «ما را داخل کنی در هر خیری که پیامبر و اهل‌بیتش را داخل کردی!»

اصلاً مگر انسان می‌تواند تصور کند که این دعا چه دعایی است؟!

 پیغمبر و ائمّه به مقام عصمت مطلقه رسیده بودند؛ این چه دعایی است که خدا می‌گوید شما هم دعا بکنید؟! مگر این‌طور نبودند؟! چند تا معصوم داریم؟ چهارده تا معصوم داریم. ما که معصوم نیستیم؛ ولی خدا می‌گوید: شما به عصمت معصومین چه‌کار دارید؟ آن یک مسئلۀ جدایی است که مربوط به من و آنها است؛ آنها از هر خطائی مبرّا هستند و در تمام مراتب عصمت آن مراتب را حیازت کرده‌اند، چه در مراتب فعل ظاهر، چه در مراتب فکر و مراتب قلب و نفس و مراتب سِرّ و مرتبۀ ذات که آخرین مرتبه، مرتبۀ عصمت است. اینها تمام مراتب را حیازت کرده‌اند و باید هم معصوم باشند. چون بالأخره آنها حسابشان حساب دیگر است و حسابشان جدا است؛ آنها واسطه هستند و برای دستگیری من و شما آمده‌اند، پس باید معصوم باشد و از هر خطا و اشتباهی باید محفوظ باشد. اما شما هم نا امید نشوید و نگویید و غبطه نخورید و مأیوس نشوید! نه، شما را به همان‌جایی می‌رسانم که آنها را رساندم، در زیر ولایت آنها!

 «أن تُدخِلَنی؛ خدایا مرا داخل کن!» قضیّه شوخی نیست؛ خدا با ما شوخی نکرده است، دعای روز عید این است، ثمره‌اش این است، نتیجۀ یک ماه روزه گرفتن این است و نتیجۀ یک ماه مراقبه در رفتار و گفتار و کردار و افکار و قلب، این است. خدا امروز دارد به ما عیدی می‌دهد. پس رفقا، باید قدر بدانیم، قدر امروز را باید بدانیم که وقتی خدا سفرۀ عامش را گستراند، دیگر رحمت خدا سرازیر می‌شود؛ بسته به اینکه شما چه همتی دارید. یک وقت بگویید: نه، ما قابل این حرف‌ها نیستیم؛ خدا هم می‌گوید: خُب خودت گفتی قابل نیستی؛ قابل نیستی، بسیار خُب! یک وقت می‌گوییم: خدایا، ما قابل نیستیم، ولی تو کرمت بالاتر است، تو رحمتت بالاتر است، می‌خواهیم باشیم، پس ما را کمک کن، دست ما را بگیر، همت به ما بده! آن‌موقع خدا می‌گوید: بسیار خُب! حالا که می‌خواهی و اظهار عجز کردی، ولی در نیتت هست که به‌دنبال ولیّ ما و به‌دنبال امام ما باشی، حالا که این‌طور است دستت را هم می‌گیرم، اشتباهی هم که کردی ندیده می‌گیرم و غمض‌ِعین می‌کنم!

 «خدایا در هر خیری که پیغمبر و آل پیغمبر را داخل کردی...!» کدام خیر؟ سیر در اسماءِ کلّیه، سیر در صفات کلّیۀ حق و سیر بی‌نهایت و مطلقه در ذات الهی. خدا پیغمبر و آل پیغمبر را در اینها داخل کرده است؛ آن‌وقت ببینید ما به چه چیزها و به چه مسائلی داریم فکر می‌کنیم!

 خیری که خدا به پیغمبر داد، خیر بهشت و مراتب بهشت بود؟! سیب و گلابی و پرتقال و حورالعین بود؟! یا خیری که خدا به پیغمبر و به اهل‌بیت پیغمبر داد این بود که خودش را به آنها داد؛ این خیر است! ذات خودش را نصیب آنها کرد، ورود در حرم ذات را نصیب پیغمبر و اهل‌بیت کرد. خدا می‌گوید: این را به شما هم می‌دهم، هیچ مأیوس نباشید، هیچ نا امید نباشید و بر اشتباهی که می‌کنید هیچ اظهار یأسی برایتان پیدا نشود. اشتباه می‌کنید چون بشرید؛ پس من این غفاریت خودم را برای کی گذاشته‌ام؟! این رحمت خودم را برای کی گذاشته‌ام؟! برای شماها گذاشته‌ام دیگر؛ وإلاّ پیغمبر و اهل‌بیت که گناه نمی‌کنند و آنها که کاری انجام نمی‌دهند. خدا برای من و شما رحمت خودش، غفران خودش و مغفرت خودش را قرار داده است. آن رحمت هم حد ندارد که [مثلاً] من تا این حد می‌بخشم و بیش از این نمی‌بخشم؛ رحمت خودم را تا اینجا می‌آورم و بیش از این نمی‌آورم؛ کرامت و لطف خودم را تا این حد می‌آورم و بالاتر نمی‌آورم؛ نه! ببینید کرامت و لطفم را در حق شمای شیعۀ علی، تا کجا رسانده‌ام؛ بالاتر می‌خواهید، شما را در هر خیری که علی و اولادش را وارد کردم، شما را وارد می‌کنم! دیگر بالاتر از این چه می‌خواهید؟!

وَ أن تُخرِجَنی مِن کُلِّ سوءٍ أخرَجتَ مِنهُ مُحَمَّدًا و آلَ محمّدٍ صَلَواتُکَ عَلَیهِ و عَلَیهِم أجمَعینَ؛ «و مرا خارج کنی از هر بدی (در هر مرتبه‌ای، زشتی در مرتبۀ فعل، زشتی در مرتبۀ لسان، زشتی در مرتبۀ قلب، در فکر، در سرّ و بدی از بُعد تو و بدی هجران تو و زشتی فاصله گرفتن با تو) که پیغمبر و اولاد پیغمبر را خارج کردی، و ذات آنها را به ذات خودت متصل کردی و از هرچه غیر از تو است بازداشتی!»

 در ادعیۀ امام سجاد علیه السّلام می‌خوانیم: «خدایا، به آنچه به پیغمبر دادی و خودت را انیس و مونس آنها قرار دادی ما را قرار بده!» این سوء، سوء ابتعاد از تو است که طبعاً به‌واسطۀ این ابتعاد، اشتغال به مسائل دیگر می‌آید. بیایید ببینید مردم اشتغالشان به چه چیزها است: من اینجا باشم، تو نباشی! این اشتغال مردم است! اینها همه به‌خاطر ابتعاد از او است؛ اگر ما از خدا ابتعاد نداشتیم که دیگر دنبال اینها و دنبال این افکار و این امور نمی‌رفتیم.

 عرض می‌کردم که مرحوم آقا می‌فرمودند:

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ \*\*\* ای هیچ ز بهر هیچ بر هیچ مپیچ!

همۀ اینهایی که دارید می‌شنوید، همه دنیا است و همه پوچ. ای کاش اسم پوچ روی آن صادق بود؛ از پوچ هم پوچ‌تر و بی‌معناتر و دور کننده‌تر است.

 درحالی‌که ببینید در امروز خدا چه چیزی را برای ما قرار داده و چه سفره‌ای برای ما گسترانده است: «أن تُصَلّیَ عَلَی محمّدٍ و آلِ محمّدٍ و أن تُدخِلَنی فی کُلِّ خَیرٍ أدخَلتَ...!» اوّل صلوات بر پیغمبر که داریم: هر دعایی که می‌خواهید بکنید برای اینکه استجابت پیدا بکند، اوّل باید از خدا طلب رحمت کنید؛ آن طلب رحمت یعنی طلب واسطۀ فیض. واسطۀ فیض کیست؟ پیغمبر و اهل‌بیتش. اوّل آن واسطۀ فیض را بیاورید. چون ما که نمی‌توانیم، ما که قدرت نداریم، ما که سر تا پا در مسائل و در گرفتاری‌ها هستیم، برای رسیدن به آن مرتبۀ قدس، واسطه را اوّل بیاوریم، بگوییم: خدایا، اقلاً اینها از نظر ظاهری مثل ما هستند ـ حالا از نظر باطنی که آن را رها کنید ـ و فقط از نظر ظاهر ما اینها را داریم واسطه قرار می‌دهیم؛ اینهایی که به مقام قدس مطلق رسیده‌اند و به مقام طهارت مطلق رسیده‌اند! اوّل، صلوات و آخر هم صلوات؛ لذا خدا حیا می‌کند و دعای بین آن دو تا صلواتی که استجابت می‌کند را اجابت می‌کند.[[25]](#footnote-25) در روایت داریم و خوانده‌اید دیگر؛ احتمالاً در این کتاب‌هایی که اخیراً از مرحوم آقا منتشر شده است، باید باشد که خدا می‌فرماید:

من شرم می‌کنم از بندۀ مؤمنم که اوّل و آخر دعا را مستجاب کنم (چون صلوات بر پیغمبر که قطعاً مستجاب می‌شود دیگر) ولی وسطش را من استجاب نکنم![[26]](#footnote-26)

 پس یک اینکه از خدا بخواهیم: در هر خیری که پیغمبر و اولاد او را داخل کردی، ما را هم داخل کن! مرحوم آقا به ما بارها می‌فرمودند: «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه نیست!»[[27]](#footnote-27) این را بدانید. همتتان را بالا ببرید که هرچه همت را بالاتر بردید، باز هم به کرم خدا نمی‌رسید! به ما یاد داده‌اند که هرچه دعای بالاتری می‌خواهید بکنید که تصور می‌کنید: «عجب، خدا این را هم استجابت می‌کند؟!» بدانید آنجا باخته‌اید، خدا را پایین‌تر از خواست خودتان قرار داده‌اید، رحمت خدا را پایین‌تر قرار داده‌اید و کرم خدا را پایین‌تر قرار داده‌اید؛ خدا خوشش نمی‌آید [و می‌گوید]: این بنده، بندۀ ناشکر است، قدر من را نمی‌داند و به من معرفت ندارد؛ آیا من این‌طور هستم؟! آیا من این قسم هستم؟! نه!

 لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: «سالک آن کسی است که همیشه بالاترین را بخواهد!» همیشه دعایی که می‌کند بالاتر باشد: خدایا، ما را جلیس و انیس رسول خدا در روز قیامت قرار بده! این می‌شود دعا.

اللَهمّ إنّی أسألُکَ خَیرَ ما سَألَکَ بِهِ عِبادُکَ الصّالِحونَ و أعوذُ بِکَ مِمّا استَعاذَ مِنهُ عِبادُکَ المُخلِصونَ![[28]](#footnote-28)

که این دیگر نتیجۀ این عمل ما و در این عالم دنیا است.

## وظیفۀ شیعیان در عید فطر

 امروز روز عید فطر و عیدی است متعلق به امام زمان. و الحمدلله که امسال هم عید مشخص شد، شبهه نداشت، در آن ابهام نبود و آن شیرینی ادراک جماعت عید بر شیعیان امیرالمؤمنین گوارا بود. اقامۀ نماز عید به‌طور جماعت، حقّ مسلّم همۀ افراد صائم و روزه‌دار است و کسی نمی‌تواند از این حقّ مسلّم جلوگیری کند. وقتی که صائم روزه می‌گیرد، به‌دنبال روزه هم نماز عید است و باید نماز عید خوانده بشود و به جماعت هم باید خوانده بشود، و سلب حقّ این حلاوت و استفاده از برکات را نباید از صائمین و روزه‌داران گرفت؛ هر کسی می‌خواهد برای خودش در هرجا که هست باید به جماعت بخواند و کسی نمی‌تواند از این مسئله جلوگیری کند!

 و این عید، عیدی است که خداوند برای استفاضۀ بیشتر و توفیق بیشتر نصیب عبادت‌کنندگان و صائمین خودش قرار داده است. می‌شد روز ماه رمضان تمام بشود و بعد هم مردم بروند دنبال کارشان و برنامه‌شان و مطلبی هم نباشد و سفره‌ای بود و گسترده شده بود و الآن جمع شد؛ نه! آن سفره در یک ماه به‌واسطۀ گرسنگی و به‌واسطۀ آمادگی برای جلب فیوضات حق که اختصاص به آن ماه دارد، گسترده شده بود. حالا که این بهره انجام شده است، آن نحوه نزول فیوضات الهی به فیوضات جمالیه در امروز برای افراد حاصل می‌شود؛ یعنی استجماع همۀ فیوضات در ماه مبارک به‌نحو جمعیت و به‌نحو کلی. لذا امروز روز بسیار مهمی است و همان‌طوری‌که بزرگان فرموده‌اند، متعلق به امام زمان علیه السّلام است و باید در امروز بیش از همه‌چیز برای سلامتی و صحت و عافیت و مسرّت و ابتهاج و تعجیل در ظهور آن حضرت دعا کنیم.

 اگر تا امروز هم ما بالأخره شبهه‌ای داشتیم، شکی داشتیم، خطوری بود، احتمالی بود، چیزی بود که بالأخره بشود زندگی را، عمر را، حیات را بدون عنایت آن حضرت و بدون ظهور آن حضرت هم طی کرد، دیگر مشخص شده است و برای همه هم مشخص شده است که فقط منجی و آن کسی که می‌تواند دست ما را بگیرد و ما را از این بلایا نجات بدهد، فقط و فقط و فقط و فقط و فقط شخص ذات مقدّس آن حضرت است و تمام مسائل و ادعاها و چیزهایی که تا به‌حال بوده است، همه پوچی و بطلان و تهی بودن خود و توهّم را نشان داد! امروز دیگر همه می‌دانیم فقط آن حضرت، منجی است. با این گرفتاری‌هایی که بر بلاد است، بر بلاد مسلمین است، اجانب، شیاطین، دول کفر، و همۀ افراد، همۀ آن کسانی که به‌نحوی از انحاء بر علیه اسلام و مسلمین و بر علیه ولایت و مکتب اهل‌بیت اجماع و اجتماع نموده‌اند، الآن دیگر مشخص است که فقط دست مبارک آن حضرت است که می‌تواند رفع گرفتاری و بلیّه از همۀ مسلمین و شیعیان بالأخص بفرماید.

 فلذا باید امروز برای سلامتی آن حضرت دعا کرد، باید در امروز برای صحت و سلامتی آن حضرت و تعجیل در ظهور صدقه داد و همان‌طوری‌که رسم بزرگان و اولیای الهی است، به شکرانۀ این مهمانی پروردگار و حضور در ضیافت الهی باید انسان تشکر خودش را از صاحب مقام ولایت باید ابراز کند. چطوری ابراز کنیم؟ به زیارت مقابر مقدّسه باید برویم. اگر کسی فرض کنید که در جایی است که امام است، مانند مشهد، البته باید امروز به زیارت امام علیه السّلام برود. اگر در جایی دیگر است از امامزاده‌ها مانند حضرت معصومه سلام اللَه علیها یا حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری که امام علیه السّلام فرمود: «مَن زارَ عبدَالعظیم برِیّ کمَن زارَ الحُسینَ بکربلاء.»[[29]](#footnote-29) عجیب است! این نشان می‌دهد اینها همه در یک خط هستند و اینها همه در یک مسیرند. آنهایی که در طهران هستند باید به زیارت حضرت عبدالعظیم بروند، آنهایی که در قم هستند به زیارت حضرت معصومه و همین‌طور قبور سایر اولیای الهی که در همین قم هم موجود است. یا اینکه فرض کنید افرادی که در اصفهان هستند، در قبور آنجا هم امامزادگان معتبر و بسیار موجه هست، حضرت سیدمحمد، حتّی در تخت‌فولاد اولیای الهی هست. اینها همه تشکر از امام زمان دارد دیگر. این تشکر و شکرانه این است که انسان با حرکت خودش برود و خود را بر این مسیر و بر این مکتب عرضه بدارد. اولیای الهی همین کار را می‌کردند دیگر. مگر مرحوم آقا نمی‌فرمودند که بعد از ماه رمضان دأب و دَیدَن مرحوم آقای حداد ـ رضوان اللَه علیهما ـ این بود که به زیارت ائمّه می‌رفتند، به زیارت اولاد ائمّه می‌رفتند، در شهرها، در دهات، در قصبات؟![[30]](#footnote-30) اینها همه برای تشکر بود دیگر، برای شکرگزاری و استفادۀ بیشتر و استفاضۀ بیشتر. و چون سنت اولیای الهی حجت است، لذا ما هم باید از این سنت اولیای الهی تبعیّت کنیم.

 اللَهمّ کُن لِولیّکَ الحُجّةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ عَلیهِ و عَلَی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَةِ و فی کُلِّ ساعَةٍ وَلیًّا و حافِظًا و قائِدًا و ناصِرًا و دَلیلًا و عَینًا حَتَّی تُسکِنَهُ أرضَکَ طَوعًا و تُمَتِّعَهُ فیها طَویلًا.[[31]](#footnote-31)

 اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إلیکَ فی دَولَةٍ کَریمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ و تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ و تَجعَلُنا فیها مِنَ الدُّعاةِ إلی طاعَتِکَ و القادَةِ فی سَبیلِکَ و تَرزُقُنا بِها کَرامَةَ الدُّنیا و الآخِرَة.[[32]](#footnote-32)

جهت تعجیل در ظهور موفور السرور قطب عالم امکان و ولیّ ما و امام ما حضرت حجة ابن الحسن العسکری ارواحنا لتراب مقدمه الفداء سه صلوات ختم کنید.

 اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

1. اقتباس از آیه ٣٣ سوره توبه (٩) و آیه ٩ سوره صف (٦١):

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ﴾. [↑](#footnote-ref-1)
2. قسمتی از خطبۀ ١١٤ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ١٦٩. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره نصر (١١٠). نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٥٤٠:

«چون نصرت و پیروزی خداوندی رسید \* و دیدی که مردم دسته‌دسته در دین خدا وارد می‌شوند \* در این حال با حمد پروردگارت تسبیح او را بجای آور و از او طلب غفران بنما که حقّا او آمرزنده و توّاب است.» [↑](#footnote-ref-3)
4. برگرفته از ناسخ التواریخ (انتشارات اساطیر)، ج ٤، ص ١٧٥٥، کلام شریف امیرالمؤمنین علیه السّلام در هنگام دفن جسد مطهّر رسول اکرم صلّی اللَه علیه و اله و سلّم. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره یوسف (١٢) آیه ١٠٨. نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ٣١٢:

«بگو ای پیغمبر: این است راه من که از روی بصیرت به‌سوی خدا دعوت می‌کنم؛ من و آن کسانی که از من پیروی می‌نمایند. و پاک و منزّه است خدا و من از مشرکین به خدا نمی‌باشم.» [↑](#footnote-ref-5)
6. رجوع شود به الکافی، ج ٢، ص ٥٩٦ ـ ٦٣٤. [↑](#footnote-ref-6)
7. متروس: مملوّ، پُر. [↑](#footnote-ref-7)
8. قائل به این مطلب آیة اللَه محمد حسین آل‌کاشف الغطاء در کتاب جنة المأوی، ج ١، ص ٦٢ ـ ٦٦ می‌باشد.

دیگر گویندۀ این کلام سید محمدحسین فضل اللَه از علمای معروف لبنان است (منبع: وبگاه آپارات، کتاب اللَه و عترتی شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی سید محمد حسین فضل اللَه؛ وبگاه یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا سلام اللَه علیها توسط آیةاللَه فضل‌اللَه، زمان انتشار: ٧/مارس/٢٠١٥).

آیةاللَه سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب مأساة الزهراء علیها السلام، ج ١، ص ١٣٠ جواب قاطع و مستدلّی از شبهات ایشان نسبت به انکار شهادت حضرت زهرا داده است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-8)
9. تزکیة النفس، سیّد کاظم حسینی حائری، ص ١٤٦ و ١٤٧ و ٤٤٩ ـ ٥٠٠. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره أنعام (٦) آیه ٣٧؛ سوره أعراف (٧) آیه ٣١؛ سوره أنفال (٨) آیه ٣٤ و بسیاری از آیات دیگر. امام شناسی، ج ٢، ص ٩٤: «اکثر آنها نمی‌دانند.» [↑](#footnote-ref-10)
11. جهت اطّلاع از نمایش سطح افکار و خواسته‌های اکثریّت مردم در قرآن مجید، رجوع شود به امام شناسی، ج ٢، ص ٩٠ ـ ٩٤. [↑](#footnote-ref-11)
12. رجوع شود به صحیح البخاری، ج ١، ص ٩٩. [↑](#footnote-ref-12)
13. رجوع شود به کتاب سلیم، ج ٢، ص ٥٨٦؛ السقیفة و فدک، ص ٧١؛ الإمامة و السیاسة، ج ١، ص ٣٠؛ الهدایة الکبری، ص ١٧٩ و ٤٠٧؛ الاحتجاج، ج ١، ص ٨٣؛ الملل و النحل (شهرستانی)، ج ١، ص ٧١، به نقل از نظام؛ الوافی بالوفیات، ج ٦، ص ١٥؛ شرح نهج البلاغة (ابن‌أبی‌الحدید)، ج ٦، ص ٤٨؛ میزان الإعتدال، ج ١، ص ١٣٩. [↑](#footnote-ref-13)
14. رجوع شود به الإمامة و السیاسة، ج ١، ص ٣٠. [↑](#footnote-ref-14)
15. تفسیر القمی، ج ١، ص ١٧٣. [↑](#footnote-ref-15)
16. رجوع شود به السیرة النبویة، ج ٢، ص ٦٠٢. [↑](#footnote-ref-16)
17. رجوع شود به الکافی، ج ٤، ص ٤٣٠. [↑](#footnote-ref-17)
18. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به بحار الأنوار، ج ٩٦، ص ٢٤٢ ـ ٢٤٥. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره یوسف (١٢) آیه ١٠٨. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره حج (٢٢) آیه ١١. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ٢٨٥، تعلیقه:

«هم در دنیا خسارت دیده است و هم در آخرت خسارت آورده است.» [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره یونس (١٠) آیه ٣٢. امام شناسی، ج ٢، ص ١٣٨:

«از حکم خدا که حقّ است اگر تجاوز شود، غیر از باطل و ضلالت چیز دیگر نخواهد بود.» [↑](#footnote-ref-21)
22. کفایة الأثر، ص ٢٢٧. معاد شناسی، ج ٣، ص ٣٩:

«برای سفری که در پیش داری خود را آماده ساز، و توشۀ این سفر را قبل از آنکه زمان کوچ کردن در رسد و آهنگ رحیل بنوازند، مهیّا کن...!

برای دنیای خود چنان عمل کن که گویا تو إلی‌الأبد در دنیا به‌طور جاودان زیست می‌کنی؛ و برای آخرتت چنان عمل کن که گویا تو فردا خواهی مرد!» [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره نور (٢٤) آیه ٥٤؛ سوره عنکبوت (٢٩) آیه ١٨. امام شناسی، ج ١٠، ص ٣٣٩:

«و بر عهده و پیمان پیغمبر نیست چیزی مگر رساندن آشکارا.» [↑](#footnote-ref-23)
24. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ٢٤٣. [↑](#footnote-ref-24)
25. رجوع شود به الکافی، ج ٢، ص ٤٩٤. [↑](#footnote-ref-25)
26. رجوع شود به انوار الملکوت، ج ٢، ص ٣٨٢. [↑](#footnote-ref-26)
27. امثال و حکم، دهخدا، ج ٣، ص ١٣٠٠:

«گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟» [↑](#footnote-ref-27)
28. إقبال الأعمال، ج ١، ص ٢٨٩، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-28)
29. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ٩٩:

«حَدَّثَنا عَلیُّ بنُ أحمَدَ قال: حَدَّثَنا حَمزَةُ بنُ القاسِمِ العَلَویُّ ـ رحمه اللَه ـ قال: حَدَّثَنا محمّدُ بنُ یَحیَی العَطّارُ، عَمَّن دَخَلَ عَلَی أبی‌الحَسَنِ عَلیِّ بنِ محمّدٍ الهادی مِن أهلِ الرَّیِّ قال: دَخَلتُ عَلَی أبی‌الحَسَنِ العسکریِّ علیه السّلام فَقالَ: ”أینَ کُنتَ؟“ قلتُ: زُرتُ الحُسَینَ علیه السّلام؛ قال: ”أما إنَّکَ لَو زُرتَ قَبرَ عَبدِالعَظیمِ عِندَکُم لَکُنتَ کَمَن زارَ الحُسَینَ بنَ عَلیٍّ علیه السّلام.“» [↑](#footnote-ref-29)
30. رجوع شود به روح مجرّد، ص ٣٣. [↑](#footnote-ref-30)
31. مصباح المتهجد، ج ٢، ص ٦٣٠. [↑](#footnote-ref-31)
32. الکافی، ج ٣، ص ٤٢٤. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ٣٦:

«بار پروردگارا، ما جمیع شیعیان با تضرّع و ابتهال به درگاه تو، از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی؛ و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی؛ و بدین سبب از مواهب عالیه و نفایس خزانۀ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!» [↑](#footnote-ref-32)